http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 5 of 52

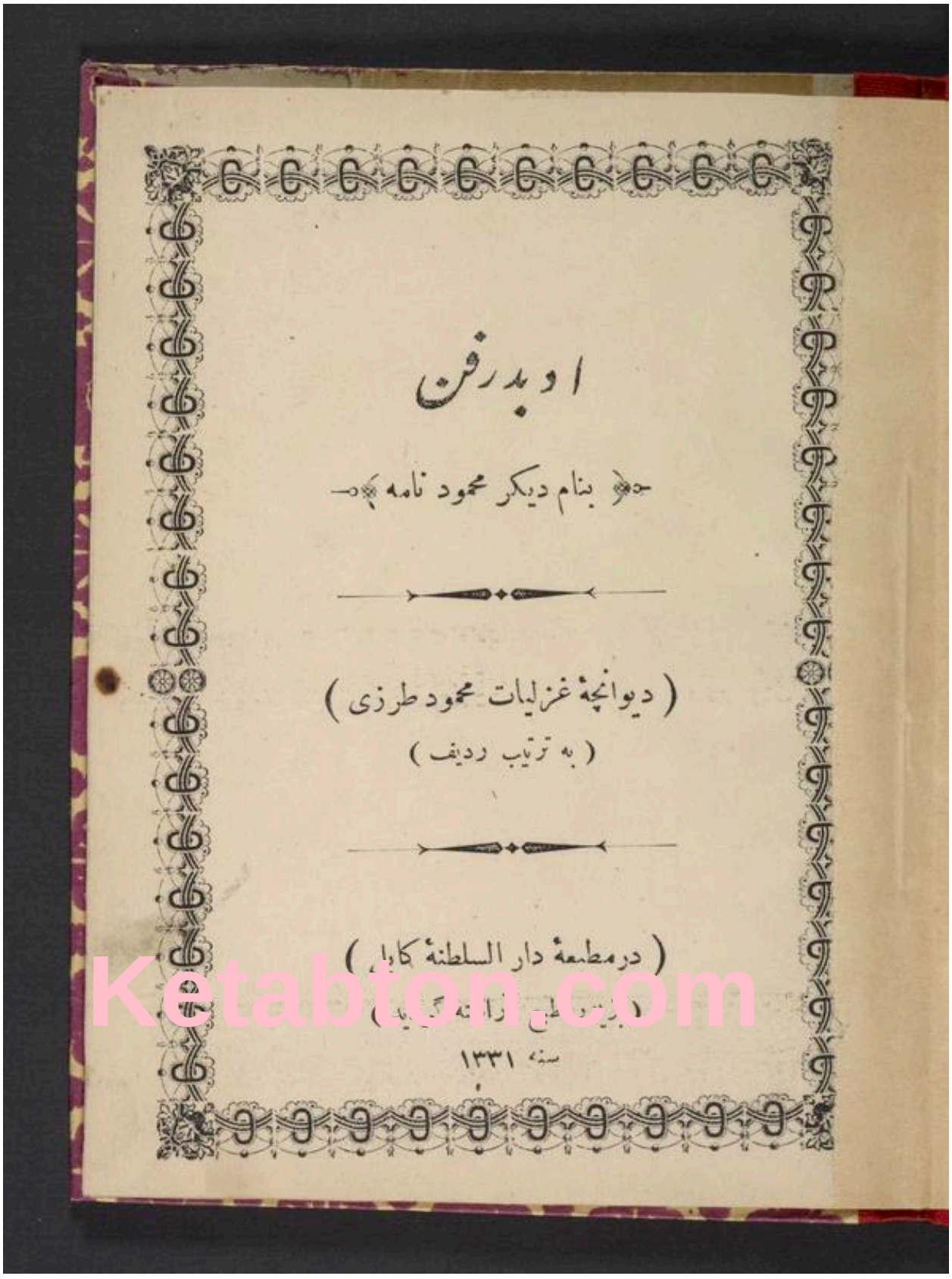

ادبدرفن

بنام دیگر محمود نامه

(دیوانچهٔ غزلیات محمود طرزی)

(به ترتیب ردیف)

(درمطبعهٔ دار السلطنهٔ کابل)

(بزیور طبع زانه گردید)

سنه ۱۳۳۱

Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

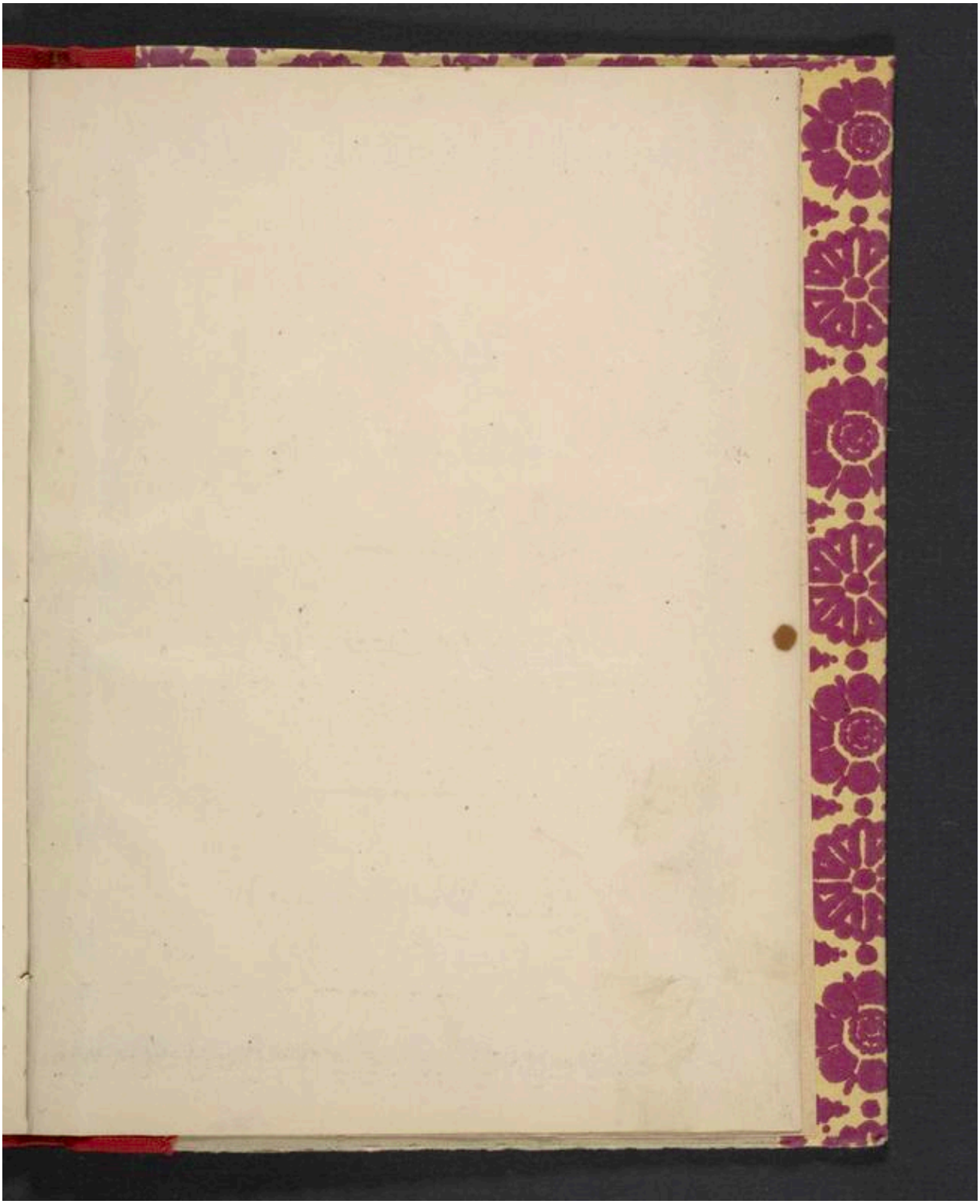

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 7 of 52

مقدمه

بعد از حمد لاتحصای خالق بی همتا جل‌و علی ، و نعت شافع روز جزا
رت محمد مصطفی علیه‌الصلوة والتحایا ، ومنقبت آل‌واصحاب باصفا ، ودعای
ه پادانش ودین اعلیحضرت سراج‌الملة والدین خلدالله ملکه‌ابدا برمطالعین
م پوشیده نماندکه‌در سال‌گذشته یعنی بانسخه‌های سال‌اول سراج الاخبار
یه دور ساله یکی بنام (علم‌و اسلامیت) ودیگر بنام (آیاچه بایدکرد ؟)
یهٔ سراج الاخبار افغانیه) گفته تقدیم نظرکاه قارئین کرام خود نموده
م . این‌است که‌درین بار بانسخهٔ آخرین سال‌دوم این‌روزنامهٔ خادم وطن
دیوانچهٔ غزلیات ناچیزانهٔ خودرا بنام (ادب‌درفن) بمعرض عرض انظار
الابصار میرسانیم .

درمملکت عزیزما برای تدریس ابتدائی اطفال یك کتابی بنام(پنج کتاب)
ول است که بعد از ختم الفبای بغدادی ، وسپارهٔ عمه اول کتاب قرائت
ده میشود . کتاب مذکور موافق به مسمی‌ی خود از پنج کتاب مرکب
که‌بغیر ازیك کتاب آخریٔ آن‌دیکرچهار کتاب آن همه‌نظم است . دینی
ق کتابهاست . مثلا کتاب اول آن که‌بنام (کریما) موسوم است ازحکمت

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 8 of 52

اخلاق بحث میراند که‌در یکچند ورق مختصر بسبقهای بسیار پرتبری انسانرا رهبری میکند ، وتنهابرای اطفال پنجده سالهٔی بلکه برای مردان چهل ساله بیشتر مفید وزیاده‌تر نافع شمرده میشود . مثلاچون این‌دوبیت ذیل‌را بشنویم تصدیق خواهیم کرد که‌این کتابرا مردمان چهل ساله باید بخواند ، وپندازان بردارد :

چهل سال عمر عزیزت گذشت مزاج تو ازحال طفلی نگشت
همه با هواو هوس ساختی دمی با مصالح نپر داختی

مقصد عاجزانهٔ ما از تذکار پنج کتاب درینجا تنهایك کتاب سوم آنست که‌آنرا (محمود نامه) بنام دیگر (محمود ایاز) مینامند این محمودنامه صرف یك دیوانچهٔ مردفیست که‌در هر ردیف یعنی هر حرف حروف تهجی یك یك غزلی دارد که‌هر غزل آن نیز مرکب ازهفت هفت بیت است .

(ادب در فن) نام دیوانچهٔ عاجزانهٔ ما نیزدر خصوص ردیف ، وتعداد ابیات غزلها تقریباً محمود نامه‌راپیروی‌وتقلید نموده است . امادراصل‌موضوع فرق بسیاری درمابین این‌دو محمود نامه‌ها دیده میشود . محمودنامهٔ پنج کتاب از لطافتهای می‌وپیاله ، ازگل ولاله ، ازباده وساده ، ازحسن وجمال ، از خط وخال ، ازغنج ودلال ، و امثال آنکونه حال و احوال بسط مقال دارد . محمود نامهٔ ادب درفن از کلمات غلیظه وثقیلهٔ طوپ ، تفنگ ، زغال سنگ الکتریك ، بایقوتاژ ، تلگراف ، ریل وامثال آنچنان چیزهایی که‌از لطافت ونزاکت ادبیه هیچ اثری دران دیده نمیشود سخن میزند .

هیچ شبهه نیست که ادیبان سخن سنج بر هردو محمود نامه ها از انتقاد واعتراض خود داری نخواهند توانست . محمود نامهٔ پنج کتاب را اگرچه درفن شعر که‌شعبهٔ مهم ادبیاتست موافق و مطابق خواهند یافت . زیرا شعر

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 9 of 52

از زمانهاست که بزمی نوشی ومحبوب پرستی بنایافته علی الخصوص غزل اگر ازمی ومحبوبه ، وگل وباده بحث نراند چسان شعر گفته خواهد شد ؟ ولی باوجود آنهم ازین تنقید کسی آنها را منع نمیتواند که بگویند آیا اینچنین غزلهای میخوشی وساده بومی چسان میشود که از درسهای ابتدائی اطفال خورد سالی شمرده شود که لوحهٔ دماغهای شان ازهمه نقوش خالی ، ونقش پذیر هرنك معانیٔ سفلی وعلوی میباشد ؟ .

خواهید گفت : که مراد ازمی می وحدتست ، ومقصد ازمحبوب، محبوب حقیقت است . بسیار خوب ! اما یك طفل نه ده ساله ازین بیت :

حدیث توبه‌و تقوی مپرس از محمود
دهد ایاز چواورا زمی دوچار قدح

آیاچسان قدح نوش بادهٔ وحدت خواهند گردید ؟ یا آنکه ازخواندن این بیت :

طاقت من طاق شد ازغم آن سبز خط
یکسر مویی بمن رحم ندارد فقط

چگونه بمحبوب حقیقت پی برده خواهند توانست ؟ هیچ شبهه نیست که این اعتراض را بر محمود نامهٔ پنج کتاب هیچ کسی ناحق ودور ازصواب نخواهد دانست در آغاز تحصیل هرگاه یك طفلی برعدم توبه وتقوی بیك دوسه قدح کشیٔ باده پیا کردد ، و درپیٔ نوخطان سبز خط بیصبر و طاقت شود نتیجهٔ کارش بکجا منجر خواهد شد !.

چنانچه این تنقید واعتراض برمحمود نامهٔ پنج کتاب وارد میشود محمودنامهٔ (ادب درفن) نیزاز اعتراضات وتنقیدات ذیل تخلیص کریبان کرده نمیتواند :

مثلا اگر اشعار محمود نامهٔ پنج کتاب بزبان آمده اشعار محمود نامهٔ ادب درفن را بگوید :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 10 of 52

— آیا هیچ شرم‌تان نمی آید که‌به‌این ثقالت وغلاظتی که‌دارید نام شعررا برخود بگذارید ، وبافن نام چیز کافتی خود را آغشته ساخته در بازار ادب بجلوه گری جرأت ورزید ؟ شعر کجا ، و زغل سنگ کجا ! ادب کجا وضوپ وتفنگ کجا ! شعر چیزیست که‌بنیاد آن برتخیلات لطیفه ، وتصورات ظریفهٔ حسن وجمال محبوبه کان پری تمثال بنایافته باشد ، وازنشهٔ می و قلقل صراحی بحث راند . هیچکسی شعررا ندیده و نشنیده که این جامه های کثیف فنون مغلقه‌را دربر کرده باشد .

بواقعی که‌در مقابل این سنگهای انتقاد محمود نامهٔ‌پنج کتاب ، محمود نامهٔ ادب درفن بجز اظهـار عجـز خموشی چیزی گفته نخواهـد توانست . ولی بهمینقدر تسلیٔ دل حزین کرده باخود خواهد گفت :

— چه‌باید کرد ! عصر عصر فن ، زمان زمان کار و ترقیست اگرچـه من ازجادهٔ ادب خارج‌قدم نهاده‌ام ، ولی جناب رفیقم نیز برجادهٔ ادب بتمامها حرکت نکرده . زیرا باوجودیکه تعلیم ابتدائی اطفال چون نونهال‌را درعهده گرفته ولی هزار افسوس که بعوض شهد زهر برای شان بارمیدهد . اگر ازمن هیچ فایدهٔ نرسد ، بازهم شکر میکنم که خوانندگان خود را برمنهیات تشویق وترغیب نمیدهم . رفیقم محمود نامهٔ پنج کتاب بهزار ها بار هزار ها نسخهٔ خودرا برنونهالان چمنستان وطن عزیزما توزیع نموده ، پس‌چه میشود که این محمود نامهٔ ادب درفن بیچاره نیز یکبار یك‌چند نسخهٔ خود را درین چمنستان بپفشاند . امید است که اگر نفعی نه‌بخشد ضرری هم نرساند .

ومن‌الله التوفیق

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 11 of 52

رویف الف

(۱)

حسن ابتدا

هزاران حمد لا تحصی بذات حضرت یکتا
که از کتم عدم آورد بیرون این همه اشیا
بذات اقدسش وهم و کمّ و فکر و اندیشه
برد پی گر رسد یك خس بقعر عمق یك دریا
بغیر عجز در تحقیق ذات بی کم و کیفش
نیابی هیچگه راهی بکنج عجز کن مأوا
صفاتش را بنازم کز تجلیهای انوارش
شود هر لحظه در عالم هزاران نورها پیدا
تمام کائنات و جمله موجودات و نوع و جنس
بود یك قطره در بحر محیط ذات بیهمتا
مجزء فرد هر ذرات این اجسام بیپایان
عیان بینی تو یك نوری اگر باشی بحق دانا
بعلم و فن توغل کن تو ای (محمود) عجز آمود
(ادبدرفن) کند توضیح صنع حضرت مولا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 12 of 52

(۲)

رفو چکر هوا

(ملمع)

گرچه آن پیشین زمانه اب رفو چکر هوا
وان همه نقل وفسانه اب رفو چکر هوا

لیك خوبی و بدی هرگز نشد پنهان بدهر
چشمهای عبرتانه اب رفو چکر هوا

اتحادو اخوت و همدردی در قرآن بود
لیك فهم عارفانه اب رفو چکر هوا

بهر یك مطلع دولك دینار دادندی بشعر
داد های مسرفانه اب رفو چکر هوا

از تجدد های امثالست صنع حق پدید
تو ببین زیرا پرانه اب رفو چکر هوا

با هزاران نفس شاه ما نماز عید خواند
بی نمازی را زمانه اب رفو چکر هوا

گفت (محمود) اینسخن را چون (جلال) خوش مقال
خواب غفلت را فسانه اب رفو چکر هوا

رویف با

(۱)

مکتب

علم است چون جان ، جسم است مکتب
نور است عرفان ، چشم است مکتب

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 13 of 52

فیض و سعادت ترفیع و عزت
گر شوق داری ، این است مکتب
مکتب چه باشد ، سرچشمهٔ علم
آب حیاتست جاری بمکتب
اولاد مکتب اولاد علم اند
ام است مکتب اب است مکتب
نبود برادر کاهی برابر
با یار مکتب ، رحم است مکتب
از فیض لطفت ای شاه عرفان
تأسیس کردید هر نوع مکتب
(محمود) کوید با نثر و با نظم
مدح و ثنایت اسم است مکتب

(۲)

کتاب

علم و فن نبود اگر نبود کتاب
جهل بگریزد چو پیدا شد کتاب
جان فیض رحمانی بود
جان و رحمان را بیابی در کتاب
می شناساند ترا بر حال تو
بعد ازان از حق کند آگه کتاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 14 of 52

صد هزاران مکتب از باشد چه سود
چون نباشد بهر آن لکها کتاب

مونس و ناصح شفیق و رهبر است
همدم و یار و معلم شد کتاب

(مطبعه) ماشین علم و فن بود
هست محصولات علم و فن کتاب

گر کتب (محمود) نبود در جهان
کی شود منظوم عالم بی کتاب

تألیف ما

یوروپ

گرچه در هر پنج قطعه کوچك آن شد یوروپ
لیك آنها چون سها شد نیر اعظم یوروپ

علم و فن از آسیا داخل به انجا گشت لیك
علم و فن شد آلهٔ تسخیر عالم در یوروپ

از همه اوصاف صنعت حرفت و مال و درم
بهره ور شد لیك از اخلاق بی بر شد یوروپ

بهر یکجو نفع خود صد مزرعه ویران کند
نام آن شد نشر انوار تمدن در یوروپ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 15 of 52

کرچه با طیاره بر روی هوا پرواز کرد
لیك از رجم شیاطین شد بسی ابتر یوروپ
هر کمالی را زوالی در عقب موجود بود
در کمالات عروج کبر افسر شد یوروپ
لاجرم وقت زوال کبر شد (ثمود) ما
جمله دینا میت کشته یك شرر خواهد یوروپ

رویف با

(۱)

بگذشت ورفت

وقت شعرو شاعری بگذشتو رفت
وقت سحرو ساحری بگذشتو رفت
وقت اقدام استو سعی و جدو جهد
غفلتو تن پروری بگذشتو رفت
عصر عصر موتر وریل استو برق
کامهای اشتری بگذشتو رفت
کیمیا از جمله اشیا زر کشد
وقت اکسیر آوری بگذشتو رفت
قسم عفریت سیه صنعت پری
قصهٔ دیوو پری بگذشتو رفت

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 16 of 52

تلگراف آرد خبراز شرقو غرب
قاصدو نامه بری بگذشتو رفت
سیم و آهن در سخن آمد زبرق
تیلفون بشنو کری بگذشتو رفت
کوهها سوراخ و برها بحر شد
جانشینی را کری بگذشتو رفت
شد هوا جولان که نوع بشر
رشك پی بالو پری بگذشتو رفت
گفت (محمود) اینسخن راو برفت
سعی کن — تنبلکری بگذشتو رفت

(۲)

تجارت

ای تاجر بازار هنر چیست تجارت
دانی که تجارت چه بود کیست تجارت
سرمایهٔ بازار ترقیٔ ممالك
هرگز نشود پیش اگر نیست تجارت
ازجملهٔ چار عنصر دولت که شد ارکان
خاك عنصر زرع آمده آبیست تجارت
چون آب که جاریست بهرهر رك اشجار
ملك است شجر آبك جاریست تجارت

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 17 of 52

در ده اگرت نفع یك آمد تو بشو شاد
میدان به یقین نیست دهو بیست تجارت
کوشش بودوسعی وجدوجهد وتك‌و دو
سرمایهٔ تاجر بجز این نیست تجارت
(محمود) تجارت نبود سهل‌و تمسخر
فنیست تجارت همه علمیست تجارت

(۳)

زراعت

از بهر بشر فیض حیاتست زراعت
وز بهر حیات تازه براتست زراعت
از دفتر انعام خداوند تعالی
مقبول براتست‌و سماطست زراعت
گویند زمین هست بشاخ بقر اما
چون غورشودراست بساطست زراعت
بی علم زراعت بزراعت نبود خیر
این فن همکی پر زنکاتست زراعت
یکپاره زمینی که به فن تربیه یابند
محصول وی از غیر سه‌قاتست زراعت
بی علم نه زرعست ونه صنعت نه تجارت
علم‌و عمل‌و صبرو ثباتست زراعت
(محمود) نه زارع شده‌ئی نه تو تاجر
این مدح سرایی چه صفاتست زراعت

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 18 of 52

(٤)

سعی

هر کس که بکوشش کند اظهار متانت
شك نیست که یك روز کند کسب سعادت
ارباب همم محترم اهل جهانست
از سعی و کمالات بیابی همه عزت
ممتاز بشر شو تو به عرفان و کمالات
از علم و هنر می‌شوی شایستهٔ حرمت
تحصیل معارف بکن ای نور دو دیده
تا آنکه شوی مردمك دیدهٔ رغبت
با کوشش و باسعی بشهراه ترقی
میپوی و همیکوش و بشو حائز قیمت
انوار هنر لمعه نثار است بدنیا
ساعی شو و هردم بکشا چشم بصیرت
با علم و هنر سعی چو شد منظم و همدم
بی شبهه زاقران ببری گوی به سبقت
گه نظم و گهی نثر و گهی خوب و گهی زشت
(محمود) همیگوید و قصدش شده خدمت

ردیف تا

مکتب اناث

باشد ضرور بهر وطن مکتب اناث
زیرا ذکور نیم و دگر نیم شد اناث

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 19 of 52

شد مکتب بدایت آداب هر ولد
آغوش پر لطافت باشفقت اناث

پس هر زنی که علم و ادب داردو کمال
باشیر علم را به ولد میدهد اناث

تعلیم علم بهر زنان فرضتر بود
زیرا که هست مادر نوع بشر اناث

هر مادری که علم و کمال وادب نداشت
طفلی که شیر داد شود کمتر از اناث

مکتب، زبهر نوع زنان آمده ضرور
تعلیم علم فرض بود بهر هر اناث

(محمود) تابکی غم مردو زنان خوری
تو درذکور خیر چه دیدی که در اناث

ردیف جیم

زجاج

قیمت این نعمت مقبول کان باشد زجاج
کی شناسی تا نکردی واقف فضل زجاج

شیشه و آبگینه و بلورو آئینه همه
نامهای مختلف شد بهر آن صافی زجاج

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 20 of 52

بهر فن و علم حکمت کیمیا طب و شیمیك
شد حیات جاودانی از خمیر آن زجاج
گر نمیبودی زجاج صاف بیغش در جهان
خانه‌ات تاریك و روزت شب همیشد بی زجاج
دوربین و آن تلسکوپ و دکرمیکروسکوپ
دوررا نزدیك کرده ذره‌را خاور زجاج
نعمت نور بصر کان از جهان افزونتر است
کم چو شد عینك بیابی نور بخش است آن زجاج
از زجاجی مشربی بگذر تو ای (محمود) ما
سنك زار است این زمین بشکسته هر دم صد زجاج

تفنك و کریچ

زمانه ایست که الزم بود تفنك و کریچ
جهان جهان تفنك و زمان زمان کریچ
اگر تو خواهی که صلح عمومی در عالم
نهد اساس مهیا بکن تفنك و کریچ
زبون کشست بشر چونکه بی سلاحت دید
همان بحمله کند قصد با تفنك و کریچ
تفنك و، توپ و ، کریچ و، فیوزو، دینامیت
هرانقدر که فزون شد نه بینی ضرب کریچ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 21 of 52

بشر بقتل بنی نوع خود چه استاد است
هزار مخترعاتش بود نه این تفنك و کرپچ
به تحت بحر که آبست آتش افروزد
تو طور پید بین و مبین تفنك و کرپچ
هزار آتش سوزان بومبه طیاره
بریخت برسر بی طوپ بی تفنك و کرپچ
درید نات و زرهپوش و هم کرو وازور
زطور پیل و زماشین کن و تفنك و کرپچ
بشر بقتل بشر جمله دیوو دد شده است
کسی نمانده چو (محمود) بی تفنك و کرپچ

رویف ح

صبح

بهر هرکاریکه داری زود شو برخیز صبح
چونکه وقت فیض باشد زود شو برخیز صبح
صبح خیزی شهپر پرواز اوج مدعاست
گر تو خواهی صید مطلب زود شو برخیز صبح
صبحدم تأثیر انفاس مسیحش در بغل
شبرقی گیر از بهایم زود شو برخیز صبح
جمله طیرو وحش و پروانه نباتات و هوام
جان زفیض صبح گیر دزود شو برخیز صبح

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 22 of 52

شب نشینی صبح خوابی رادهدیارای عزیز
صبح خوابی شدفلا کت زود شو برخیز صبح
شب بخواب و صبح برخیزو خدارا یادکن
کارکن دردین ودنیا زود شو برخیز صبح
صبح صادق فیض خالق را نمایان میکند
بشنوای (محمود) طرزی زودشو برخیز صبح

رویف خ

هلال سرخ

دانی که چیست معنی لفظ هلال سرخ
باشد هلال زردو چراشد هلال سرخ
ای جان بدان که نیست سماوی هلال سرخ
باشد زمینی بهر بشر شد هلال سرخ
یك هیئت شریفه زجمعیت بشر
درعهده کرده خدمت و نامش هلال سرخ
هرجاکه جنك و قتل و قتال و مرض بود
حالاً مدد کند بطبابت هلال سرخ
دارو و هم طبیب و مداوات وزخم و پیچ
کیردرود بجنك خورد غم هلال سرخ
جمعیت هلال بود بیطرف بجنك
خدمت بنوع کرده نه شخصی هلال سرخ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 23 of 52

(محمود) نوع انس به تیغ و به نار و دود
میکشته است و باز بکوید هلال سرخ

رویف وال

اتحاد

حکم قرآن مبین شد اتحاد — اصل این دین متین شد اتحاد
حزب واحد گر شود اسلامیان — حاکم روی زمین شد اتحاد
اتحاد مسلمین فرض است و دین — پس چرا متروك دین شد اتحاد
صدا سف بر حال ما اسلامیان — خوار پیش ما چنین شد اتحاد
مبدأ و مأوای این لفظ شریف — در میان مسلمین شد اتحاد
تا که ما بودیم با هم متفق — از عرب تا سور چین شد اتحاد
ز اختلافات و نفاق و تفرقه — مجتنب از مؤمنین شد اتحاد
دیگران بگرفت و ما ماندیم دور — در فرنگستان رصین شد اتحاد
بهر تقسیم زمین فرس و ترك — در حریفان عین کین شد اتحاد
اتفاق سه و دو بل جمله کی — بهر بلع مسلمین شد اتحاد
دم مزن (محمود طرزی) ز اختلاف — متحد شو بر همین شد اتحاد

حسد

(۲)

حاسدان را همچو هیزم میخورد نار حسد
آتش سوزنده بیند هر که شد یار حسد
میکنی تا کی حسدای دشمن علم و کمال
زهر پر کشتی مکر بر دل زدت مار حسد

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 24 of 52

میکنی پنهان تو شمس علم را زیر سحاب
کار دار علم هستی میکنی کار حسد
بازبان کفرکان جهل استوغدر استونفاق
میکنی فخرو چو خر ماندی ته بار حسد
بهر حاسد شد جزا نار جحیم پر غضب
در دو دنیا دایما آتش بود یار حسد
حاسدان این سراج نور پاش علم و فن
سوخت در نار حسد تا شد گرفتار حسد
تا ز انوار سراج ملت و دین نور یافت
گشت این اخبارما (محمود) کسار(۱)حسد

عرفان

(۳)

چون خدا قومی نمایان میکند ذوق شانرا سوی عرفان میکند
علم و عرفان و تمدن هم هنر بهر ملکی حق چو احسان میکند
بادشاهی عاقلی فرزانهٔ رهبرو هادیٔ ایشان میکند
شد سراج ملت و دین شاه ما نور او هرسو چراغان میکند
نیت خیرو کمال و علم او روح بخشیها به افغان میکند
علم و دین و عدل و رحم و عقل او ملک و ملت را گلستان میکند
میکند (محمود طرزی) مدح او لیك بی اغراقو بهتان میکند

(۱) کسار شکننده را گویند

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 25 of 52

ردیف ذال

کاغذ

تو گشت دنیا زایجاد کاغذ احیای علم است بنیاد کاغذ
گر می نبودی کاغذ بدنیا آیا چه می شد بر باد کاغذ
برگ درختان یا پوست حیوان بد بهر انسان اسناد کاغذ
بر سنگ بنوشت برخشت بنگاشت محروم کاغذ ناشاد کاغذ
بعضی زچین گفت بعضی زاعراب ایجاد کاغذ ، استاد کاغذ
هرکس که بوده ، صد آفرین باد برهمت او زجداد کاغذ
امروز بنگر (محمود طرزی) گشته تمدن منقاد کاغذ

ردیف را

اخبار

گرچه درلفظ عرب جمع خبرشد اخبار
لیك یك نامهٔ پرعلم و هنر شد اخبار
چند اوراق شده جمع و بهرماه دوبار
میشود نشر وچو یك سلك گهرشد اخبار
خبر جملهٔ عالم بتو گوید هردم
هست درخانه و بعداد خبر شد اخبار

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 26 of 52

کاه از دین‌و زدنیا گهی ازحب وطن
میدهد پندو ترا دافع شرشد اخبار
تیغ عریان وطن فکرو لسان ملت
هست اخبارو تراتیغو سپرشد اخبار
احمق خیره سر بیخبر ازحب وطن
کویدت نفع نشد جمله ضرر شد اخبار
بادشا هم چو خریدار کمال و هنر است
زانسبب گنج گهر مخزن زرشد اخبار
ازازل دشمن علم آمده جهل جاهل
بیخبر کی خوشش آید که خبرشد اخبار
حامی ملت ودین بادشه علم گزین
چون پسندید ، به (محمود) هنرشد اخبار

رویف ز

فیوز

چیست آن‌نقب هوایعنی فیوز نار براعدا همیزند فیوز
کرچه‌بارد ازهوا باران‌و برف آتش ازروی هوابارد فیوز
کلهٔ بینی چویك قند اوروس پیچهای باحسابش شد فیوز
آلهٔ بس مدهش حرب‌و وغاست جنك را فیضی نباشد بی فیوز
از دهان طوپ برراس عدو میبرد پیغام غم هردم فیوز
دروطن این نعمت عظمای‌حرب از فیوز همت شه شد فیوز

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 27 of 52

آن سراج ملت و دین شاه ما بهر حفظ ملک آورده فیوز
بامکافات و به تشویقات او مرد افغان ساخت در کابل فیوز
میکند (محمود طرزی) ابتدا غالب و فیروز بادا این فیوز

ردیف ژ

بایقو تاژ

انچه لفظ ژاژ مانندیست نام بایقوتاژ
معنیٔ آن چیست آیا چیست کام بایقوتاژ

بایقوتاژ لفظ فرنکی بوده و معنای آن
بادهٔ چنگ تجارت شد بجام بایقوتاژ

این زمان باشد زمان بس عجیب روزگار
شد تفنگ و توپ زیر حکم و رام بایقوتاژ

شد تفنگو توپ ازیک تا هزارش می کشی
لیک خواهی کرد زامش با لگام بایقوتاژ

دولت ایتالیٔ خاین به اورو پلان نکرد
آنچه عثمانی نموده باسهام بایقوتاژ

با تجارت زنده باشد دولت اورپ زمین
چون تجارت منع شد آمد مرام بایقوتاژ

مخرج بیع و شرای مال یورپ آسیاست
آسیا (محمود) باید ساخت دام بایقوتاژ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 28 of 52

ردیف س

حواس خمس

یك کائنات پرعظمت شدحواس خمس
ازجمله هستی پربرکت‌شد حواس خمس
در انچهان هرانچه که بینی و بشنوی
وزمیچشی ومی شمی شددرحواس خمس
درچشم و گوش و بینی وکامست این حواس
بنگر که کائنات بود در حواس خمس
آن لمس قوتیست که‌در جملهٔ وجود
موجود هست و پوره نموده حواس خمس
در کائنات آنچه ز اشیا بود پدید
آن جمله گشته جمع میان حواس خمس
یا دید نیست عالم و یا خود شنیدنی
عالم که گشته شد تو بدانش حواس خمس
(محمود) پیش حکمت خلاق کائنات
یك قفف خشك‌پیش نباشد حواس خمس

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 29 of 52

ردیف ش

زود باش

وقت نقد است وز نقد خود بگیرو زود باش
نقد را سرمایه سازو کار کن هم زود باش
وقت کر ضایع کنی نقدو سروسر مایه‌ات
میشود مفقود هشدا رو بتاز و زود باش
وقت اندر این زمان شد بس گران قیمت عزیز
لحظهٔ آنرا مکن بیهوده صرف و زود باش
یا بدنیا کار کن یا خارج از دنیا بشو
هرچه خواهی کرد میکن پند گیرو زود باش
زود بودن کار باشد دیر ماندن تنبلی
دور باش از تنبلی در کار باش و زود باش
کار نفع و سود آرد تنبلی نقص و ضرر
بگزر از نقص و ضرر در سود باش و زود باش
دیل را بنگر تو ای (محمود) و عبرت گیر زود
زود باش و زود باش و زود باش و زود باش

ردیف ص

رقص

در جمله قومهای بشر عادتست رقص
هر قوم را ولی بدگر صورتست رقص

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 30 of 52

از رقص ملتی نبود خالی هیچ قوم
رقص یورپ ولیك همه لعنت است رقص

یك کله مرد و زن که زنان هم برهنه روی
سینه بسینه گشت چه بدبدعت است رقص

(باو) که مجلسیست برای فجور و فسق
بهر معاشقه همه این حیلتست رقص

آغوش نیم برهنهٔ زنها به (بالها)
بازاست بهر هر که به او رغبت است رقص

هر شوهر زنی که به پیش زنی دگر
رفت و بگفت رقص، همان دعوت است رقص

(محمود) دین حق همه آداب و ننك شد
بیغیرتیست رقص یورپ شهوتست رقص

رویف ض

عرض

هر زنی را کو بود ناموس و عرض
شد عزیز دهر با ناموس و عرض

عرض و ناموس است روح عایله
جان و مانو نام شد ناموس و عرض

عرض از مرد است و زن حافظ بران
شد حیات مرد از ناموس عرض

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 31 of 52

عفت و عصمت حیاو ننك و دین
بهرزن زیور بود ناموس و عرض
حسن و مال و اصل و نسل وصد هنر
باشدت هیچ است بی ناموس و عرض
نیست از جنس بشر حوراست و نور
هرزنی را کو بود ناموس و عرض
قیمت زن پیش (محمود) از جهان
هست افزون لیك با ناموس و عرض

ردیف ط

خط

از نقطهٔ ضعیفه پدیدار گشته خط
لیکن چنان قویست که شد کاینات خط
از نقطهٔ که مردمك چشم نام اوست
ممدود کن بسوی فلك یك دوتار خط
خط بین مستقیم بلا انتها رود
شد کائنات تا به ابد این دوتار خط
گر سوی این جهان توبه تحقیق بنگری
اشکال مختلف بود ، اشکال هم زخط
از مستقیم و منحنی و منکسر خطوط
اجسام شکل بسته چو استاد گشته خط

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 32 of 52

کر سطح و کر عمود دو کر کرد دور کره
از خط پدید آمده وز شکلهای خط
غیر از خطوط هندسی تحریر هم خطاست
(محمود) علم و فن هم پیدا شده ز خط

ردیف ظ

ذوق و حظ

بحر است پیکران که ور انام ذوق و حظ
هشدار تا که غرقه نکردی بذوق و حظ
افراط هرچه زهر بود لیك فرط این
منجر بود بمالم و نامست ذوق و حظ
با خواندن و مطالعه دل زنده می شود
دل را کشد بسینه مرضهای ذوق و حظ
کر دایما بذوق و صفا عمر بگذرد
آیا چه قدر ماند بایام ذوق و حظ
در هفته دو روز اکر ذوق و حظ کنی
شش روز را زکار و عمل کیر ذوق و حظ
از هر فلاکت است بترذل و فقر حال
افلاس شد نتیجهٔ افراط ذوق و حظ
(محمود) ذوق و حظ حقیقیست در هنر
تحصیل وجد و جهد کمالست ذوق و حظ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 33 of 52

رویف ع

شرع

شرع راه راست باشد از کجی دور است شرع
شرع حق و عدل باشد ناحقی نبود بشرع

در محاکم گر تو بینی ناحقی و غدر و غبن
آن ز حاکم دان نه از احکامهای عدل و شرع

عدل و شرع و جمله قانون حقوق معدلت
بهر اصلاح و قوام خلق شد موضوع شرع

گر به موضوعش موافق باشد و از غدر پاك
شاهراه عدل باشد حق و احقاقست شرع

ور بود در شرع نفس قاضی و مفتی شریك
ظلم گردد نام آن هرگز نمیگوئیم شرع

رشوت آن ظلمیست کو ناحق کند حق صریح
بهر هر کس عیب باشد لیك زهر آمد بشرع

تابکی (محمود طرزی) حاکمان پنهان کنند
ظلمهای خویش را با نامهای عدل و شرع

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 34 of 52

رویغ

دروغ

عار باشد ، عیب باشد ، بهر مرد وزن دروغ
لیك بازن دوست‌و بامردان بود دشمن دروغ
ارتکاب کذب ذلت ، شرمساری میدهد
پیش خلق‌و حق‌شوی مخجول از گفتن دروغ
گرچه این فعل‌بد مردود معیوب است‌و عیب
لیك دراین عصر (پولیتکل) بودپرفن دروغ
شد دروغ مصلحت آمیز به از راستی
فتنه انگیزی مکن برمصلحت بشکن دروغ
قول (سعدی) را عمل کن مصلحت آمیزباش
راستی بادوست میکوی وتو بادشمن دروغ
جمله (پولیتکل) بشعر حافظ وسعدی بود
آن مروت‌وان‌مدارا(۱)مصلحت‌افکن‌دروغ(۲)
راست کرداری کن‌ای (محمود) تاوسعت رسد
راست‌باش‌وراست‌کوی،وراست‌رومفکن دروغ

---

(۱) حافظ میگوید . —
آسایش‌دوگیتی‌تفسیراین‌دوحرف است بادوستان مروت بادشمنان مدارا
(۲) سعدی میگوید . — دروغ مصلحت آمیز ، به از راستی فتنه انگیز .
— چون‌بعلم پولیتکل اوروپا نظرکرده‌شود آساس آنرا برهمین چیزها می‌یابیم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 35 of 52

رویف ف

ف

ای‌تو هـوس علم دبستان معـارف
جهدی کن‌و میشو توسخندان معارف
جمع‌است معارف که شده جمع زعرفان
شو بهره وراز مفرد عرفان معـارف
گر معرفت حق بودت مقصـدو اقـدام
این جنس بیابی تو بدکان معـارف
ور آرزوی ثروت ومسعودیٔ دنیـا
باشد هوست ، یابی زاحسان معـارف
گر هردو بود مقصدت ای‌معرفت آگاه
یابی بخـدا باز زهمـیان معـارف
شـد بیخبری ضـد معـارف توبضد بین
بشناس بضـد قدر نمـایان معـارف
(محمود) شنا سـائی هرچیز بدنیـا
مبنی شـده برپایهٔ ارکان معـاوف

۲

تلکراف

چیست آن‌سیمی که کویندش خطوط‌تلکراف
کو خبر آرد بیك لحظه ترا از کوه قاف

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 36 of 52

اسم اعظم برق و آن دیوو پری و وحش و طیر
زیر حکم آصف علم است پی لاف و گزاف
خارقه ، یامعجزه ، یاسحر ، یاافسون نبود
علم بودو علم باجهل آمده اندر مصاف
سیم آهن را نگر کز علم جان پیدا نمود
باتو میگوید بیخن هردم زهرسو صاف صاف
علم داوود است کاهن در کف اوموم شد
سیم را برداشت بی سیم ازهواشد تلکراف
تیلفون وهم گراموفون وهم بی سیم و سیم
سحر پردازی اینعصر است کی باشد خلاف
تابکی (محمود طرزی) پیش یار نکته دان
کو بی ازعلم وخودت بی بهره ماندی چون خلاف (۱)

ردیف ق

ق

غرب — شرق

بشنو یدای ای دوستان این ماجرای غرب و شرق
عبرتی گیرید از اسرار های غرب و شرق
شد طلوع آفتاب از غرب و شد نزدیك حشر
فاش گویم من ترا از راز های غرب و شرق

(۱) خلاف درخت بید بی ثمررا گویند

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 37 of 52

آفتاب و غرب و شرق و حشر میباشد رموز
فهم معنی کن چو هستی آشنای غرب و شرق
وقت استغفار و توحید است ، ای اخوان دین
متحد گردید در وقت وغای غرب و شرق
شرق از علم و تمدن مطلع الانوار بود
آه صد افسوس بر تبدیلهای غرب و شرق
اتحاد و علم و صنعت ، ثروت و سعی و عمل
بود در شرق و بشد در منتهای غرب و شرق (۱)
تا قلم داری بکف (محمود طرزی) در سخن
آگهی ده قوم را از نکته های غرب و شرق

رویف ک

(الکتریك)

روشن شده جهان بضیای الکتریك
سرعت مجسمست بپای الکتریك ،
ذات یگانه خالق این کائنات ژرف
پیچیده دهر را بر دای الکتریك
جذ بست و دفع خاصهٔ اجسام کائنات
بر پا شده جهان بعصای الکتریك

(۱) منتهای غرب لندن . منتهای شرق ا پان

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 38 of 52

از دورودلك و ازحرکت شد ظهوراو
کرات جمله محفظه هـای الکـتریك

این طفل نو رسیده بپا نامـده هنوز
بگرفته عالمی به لوای الکـتریك

دوری و ظلمت وهمه تعطیلهای دهر
یکسو شداست از نعمـای الکـتریك

کابل زفیض شاه منورشده ، ازان :
(محمود) کشته شعر سرای الکـتریك

(٢)

خاك

هرچه میجویی بیابی بی سخن بافن زخاك
سیم وزر ازخاك پیدا کشت وهم کلشن زخاك

معدن سنك زغال ، وغازو ، سیماب و نمك
اسرب وارزیزوکلس و هم مس و آهن زخاك

گندم و جونیشکر ، قطن و عنب رابر بین
ناریل وبانس وباعوباب(١) وهم ارزن(١) زخاك

خاك را گویند تیره هم سیاه و هم کثیف
این غلط باشد بین دنیاشده روشن زخاك

نور تیل کاز واستیلین و ، هم غاز هـوا
جمله پیداشد زخاك و خاك شد معجن زخاك

(١) باعو باب بزرگترین انواع نباتاتست درصنف شجر
(٢) ارزن کوچکترین حبوباتست درصنف غله

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 39 of 52

اشرف مخلوق شد نوع بشر بنگر که او
شد خمیر مایه اش از خاك وهم مد فن زخاك
کی بودهرخاك یکسان پیش (محمود) حقیر
خاك افغان مقدس شد مراد من زخاك

رویف گ

زغال سنك

انوارها پدید شده از زغال سنك
ظلمت زما بعید شده از زغال سنك
ظلمت کجاو نور کجا اینچه حکمت است
تاریك شب سفید شده از زغال سنك
(غازهوا) که روشنیٔ شهرها ازاوست
بهر ضیا مفید شده از زغال سنك
ماشین جمله کارکهٔ کرهٔ زمین
در دور پس مدید شده از زغال سنك
این روسیاه را توبه بین صنعتش به بین
چون زند کان حدید شده اززغال سنك
بهر حدید هر حرکات حیات وش
ماشین چه خوش نویدشده از زغال سنك
(محمود) دروطن بود این جوهر عزیز
موجود ونا امید شده اززغال سنك

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 40 of 52

طوپ و تفنگ

صلاح وصلح عمومی بود زطوپ وتفنك
امان وراحت و آسوده کی زطوپ وتفنك

اگرچه بهرشرور استوجنك‌وقتل‌وقتال
ولی نتیجهٔ صلح آمده ز طوپ تفنك

ز ترس قوت همدیگراند بسته دهن
به‌بین که صلح عمومی‌شده زطوپ وتفنك

اگرتوخواهی که جانی‌بری زحرص بشر
بعهد نامه مبین ساز شوز طوپ وتفنك

چودید قوت وزو رت که هست افزنتر
بصلح ونرمی والفت رود زطوپ وتفنك

اگرز طوپ و تفنگت بدید بی بهره
همان‌دم آوردت صد بلا زطوپ وتفنك

اگر بصلح بود آرزوت ای (محمود)
بجنك حاضر و آماده شوز طوپ وتفنك

رویف ل

ریل

ازعجایبهای عصرما یکی ریلست ریل
راحت وثروت سعادت جمله کی‌ریلست ریل

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 41 of 52

ریل بهر ملك رگهای حیات دل بود
دل بود پایتخت وهر سو قاصدش ریلست ریل

آن خطوط آهنین ریل برروی زمین
هست پنداری که سیل آهن ریلست ریل

آنچه عصر آهن است کاندر زمین وهم هوا
سیمهای تلگراف وجادهٔ ریلست ریل

آنچه دجال است کو دارد جحیم وهم نعیم
آنکه خرمای ذهب ریزد همان ریل است ریل

تلگراف وریل باهمدیگر خود ملصق اند
تار برقی پیشو او رهبر ریلست ریل

شعر فنی گفتن (محمود) ازفن ادب
گرچه دور افتاده لیکن خامه اش ریلست ریل

---

(۲)

تحصیل

معارف گلستانی دان که ریحانش بود تحصیل
معارف عندلیبی خوان که الحانش بود تحصیل

اگر اهل معارف بگذرد باقی بود نامش
حیات جاودان علمست و برهانش بود تحصیل

می بزم معارف بیدهد از جهل آزادی
خسارت دید کانرا رفع خسرانش بود تحصیل

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 42 of 52

بدور افتاد کان علم جان بخشد مضا مینش
معارف نامهٔ لطف است وعنوانش بود تحصیل

معارف شد غذای روح وجای آن بود مکتب
جهالت درد جانکاهست ودرمانش بود تحصیل

معارف جمع آگاهی بود اندر زبان ما
که ازشر جهالتها نگهبانش بود تحصیل

بیا (محمود) ازفیض معارف تازه کن جانرا
بنای قصر جان عرفان و ارکانش بود تحصیل

ردیف میم

(۱)

قلم

چه عظمت ، چه شوکت بهشاه قلم — عطا کرده ذات آله قلم
قلم کرکند قصد جنك وجدال — چه سر ها بیفتد بچاه قلم
کر اصلاح خواهد بنوع بشر — چه کمراه آید براه قلم
قلم زنده کرد است نوع بشر — جهان روشن از نور ماه قلم
سخن از قلم شد جهانکیروقت — بود علم و عرفان سپاه قلم
نه طوپ کروپ و نه تیغ د ودم — کند کار دود سیاه قلم
به (محمود) طرزی قلم شد نصیب — بود دایما خیر خواه قلم

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 43 of 52

(۲)

رشوت

رشوت بود ان ماده ومکروپ مظالم
کز دهشت ان لرزه بیفتد به عوالم
رشوت چه بود راشی وان مرتشیش کیست
تا حق کن حق گشته به انجمله مکالم
رشوت درم و مال چه نقدی وچه جنسی
راشی بود آن کس که به دادن شده عالم
شد مرتشی گیرندهٔ رشوت که کندزود
حق باطل و باطل کندت حق بمظالم
از حق چقدر فرق بود تاعدم حق
این است که رشوت دهد این علم بظالم
ظلمست بمعنای حقیقی همه رشوت
عدل است که از رشوت ظلم آمده سالم
(محمود) گذر ازسخن رشوت منحوس
رشوت بسر بام ضلال است سلالم (۱)

(۳)

غزل

مایدش چه بودیم ودرین وقت چه گشتیم
بودیم برفتار وبه راحت نه نشستیم

(۱) جمع سلم است که بمعنی نرد بانهاست

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 44 of 52

آسودکی وعیش وسفاهات وتنعم
بکذاشته بودیمو پیش هیچ نکشتیم
دریك کف ماتیغ شجاعت بدکر کف
میزان عدالت بدو آفاق کرفتیم
در نشر حق ولغو اسارت عقب علم
هر لحظه دویدیمو ذدودیم ونهشتیم
افسوس که این فضلو کمالاتو عدالت
ماترك نمودیمو د کر هیچ نجستیم
حدود نمودیم علومو زحدو دش
یك خطوه چوبیرون بنهشتیم کذشتیم
(محمود) چو محدود نمودیم درعلم
تحدید ترقی شدو محدود نشتیم

رویف نون

(١)

خلق حسن

رسی بمنزل عرفان زفیض خلق حسن
رسی بمحفل جانان زفیض خلق حسن
بخوی بد چوشدی شهره میشوی مذموم
بخوبی میشوی اعلان زفیض خلق حسن

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 45 of 52

زعلم و هر هنرومر کمال بهره نبرد
کسیکه ماند به حرمان زفیض خلق حسن
جمال و زیور و زینت چه‌فائده بخشد
زبهر عاری عریان زفیض خلق حسن
اگر حسود نهانت کند بصد پرده
شوی چوشمس نمایان زفیض خلق حسن
زفحش و غیبت و کذابی و ترشروئی
شوی خلاص بمیدان زفیض خلق حسن
زبار گاه خداوند انس و جان (محمود)
نیاز میکند ایمان زفیض خلق حسن

(٢)

کسیکه در دل او نیست حب خاك وطن
محققست که او نیست نسل پاك وطن
رسول گفت که حب وطن زایمانست
اگر تو مومنی در دل بگیر پاك وطن
بحفظ و خدمت او لحظهٔ مشو بیباك
بنوش بادهٔ حب و طن ز تاك و طن
چو کشت حب و طن جای در دل ملت
عدو به لرزه فتد می‌شود هلاك و طن
وطن بحب و طن قایم است و هم محفوظ
که هست حب و طن تیر سهمناك و طن

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 46 of 52

زحق نیاز کند عاشق و طن (محمود)
که دشمنان و طن باد زیر خاك و طن

رویف واو

مرو مرو

ای جان مکن غرور به آنسو مرو مرو
شیطان غرور کرد تو بااو مرو مرو

کبرو غرور خصلت دون همتان بود
نفست عزیز دار بهر کو مرو مرو

کبرو غرور دیکرو دیکر علو نفس
بهر غرور خود به تکاپو مرو مرو

هرجایی میشوی که نمایی غرور خویش
ای خود نماچو مردم بی‌رو مرو مرو

تحقیر میکنی همه خلق‌و بخود ببین
خود بین شوو مشو بی‌جادو مرو مرو

باشد اکرترا مرض سخت‌و مهلکی
پیش طبیب تند ترشرو مرو مرو

(محمود) زا به کبر مکن متهم که او
مرشد به‌او نموده که هرسو مرو مرو

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 47 of 52

رویف ه

اعانه

ازبهر بشر فضل عظیمیست اعانه
کراین نبود زنده کی نبود بزمانه
معنیٔ اعانه مدد همد کرآمد
کزنیست اعانه تونه نان‌یابی نه خانه
محتاج‌و ضعیفان بنی نوع بشر را
دریاب‌و مددکن که شوی‌مرد میانه
درجملهٔ اشیای جهان یکنظر افکن
بنگر که بهاین گشته جهان منتظمانه
کرابر بهباران مدد روی زمین کرد
آن روی‌زمین نیزمدد کرد به دانه
کرشمس بهجذب‌و کشش‌و کرمی‌وانوار
جان داد بسیاره شداونیز روانه
(محمود) چوانسان‌شده‌اشرف‌زهمه‌نوع
باید بهاعانه نکند هیچ بهانه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 48 of 52

رویفی

سعی عمل

خلق خوش و کمال و علم جهد و جدو هنروری
میکندت عزیز خلق میبردت ببر تری

عیش و صفا و ذوق و حظ جمله ملال میدهد
کار بکن که کار تو بهر تو گشته سروری

کار چو تخم و سعی شد مزرعهٔ حیات او
گر ثمری نداد کار به که ز کار بگذری

سعی و عمل دو شهپر یست بهر توای خزد سرشت
بال و پرت کشا ببین تا به کجا همی پری

وقت تو نقد عمر نست صرف مکن عبث ورا
فایده گیر هر زمان تا تو ز عمر برخوری

سعی و عمل اگر شود همدم علم و عقل و فن
کوه و صحا زی و بحار میکندت مسخری

پند بگیر از سخن هیچ مبین بقا یاش
نیکوئی متاع بین به بدکان که ننگری

(۲)

ترقی

علم است که بنموده بمارا ه ترقی علم آمده محبوبهٔ دلخواه ترقی
بیعلم و هنر نیست ترقی بدو دنیا از علم بحق میرسی همراه ترقی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/5qfttf6j Image 49 of 52

جان علم وجسد مکتب و اولاد وطن خون
جهل است مرضهای جگر کاه ترقی

از علم و ز مکتب بوطن نام نبودی
گر لطف نمیکرد بما شاه ترقی

اینعصر سراج است که هرسوشده روشن
از پرتو رخسارهٔ چون ماه ترقی

از همت شه دولت و هم ملت افغان
چون برق روانست بشهراه ترقی

محمود زاخلاص دعا کوید وخواهد
عالی شود این ملك هوا خواه ترقی

(انتها)

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library